

رویکرد عرفانی شیخ محمود شبستری در تحلیل نظریه تناسخ^۱

لادن صالحین^۲

دانش‌آموخته دکتری تصوف و عرفان اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران،

ایران

ابوالفضل محمودی^۳

دانشیار گروه ادیان و عرفان، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

نظریه تناسخ در معنای مصطلح و شایع آن به انتقال نفس (ادامه حیات نفس) از بدنی به بدن دیگر (انسان، حیوان، نبات و جماد) پس از مرگ اطلاق شده است. این نظریه به دلیل ارتباط تنگاتنگ خود با واقعه مرگ و مراحل پس از آن، از دیرباز محل تامل اندیشمندان و متفکران سراسر جهان بوده است. این آموزه به جهت محتوای معرفتی مدعای خود، در هر یک از حوزه‌های تفکر اسلامی، از جمله حوزه‌های فقهی، کلامی، فلسفی و عرفانی بازتاب‌های متعددی داشته است که در غالب آنها، مورد طرد و ردّ منطقی قرار گرفته است. یکی از عرصه‌های قابل تأملی که این نظریه در آن مورد بررسی قرار گرفته، حوزه تفکر عرفانی است که به سبب انتخاب ابزار کشف و شهود، سطوح تحلیل عمیق‌تر و متفاوت‌تری از آموزه تناسخ را در اختیار صاحب‌نظران و اندیشمندان قرار می‌دهد. این مهم، در این مقاله با پرداختن به تعالیم برجای مانده از عارف نامدار ایرانی، شیخ محمود شبستری (۶۸۷ - ۷۴۰ ق) مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها

تناسخ، تناسخ مصطلح، شیخ محمود شبستری، مسخ، تناسخ عرفانی.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۲۲. این مقاله برگرفته از رساله دکتری نگارنده است که با عنوان «تناسخ در عرفان اسلامی» به راهنمایی دکتر ابوالفضل محمودی و مشاوره دکتر شهرام پازوکی در واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، تألیف شده است.

۲. پست الکترونیک: Lsalehin@yahoo.com

۳. پست الکترونیک (مسئول مکاتبات): amahmoodi5364@gmail.com

مقدمه

نظریه تناسخ از جمله مباحث نظری با اهمیتی است که به جهت ارتباط مستقیم با واقعه مرگ و مراحل پس از آن، از قدمت بسیاری برخوردار می‌باشد. در گزارش‌ها و اسناد تاریخی معتبر، سابقه گونه‌هایی از اعتقاد به این نظریه را می‌توان در میان اقوام و قبایل بدوی، تمدن‌های حوزه‌های مختلف جغرافیایی از جمله مصر، یونان باستان، هند، ایران و... و مکاتب و نحله‌های مختلف از جمله مذاهب هندویی، بودایی، مانوی و حتی در ادیان ابراهیمی و به ویژه در میان برخی فرقه‌های غیر رسمی و غیر شایع اسلامی نیز مشاهده نمود. این نظریه در معنای مصطلح و شایع آن به «انتقال نفس (ادامه حیات نفس) از بدنی به بدن دیگر (انسان، حیوان، نبات و جماد) پس از مرگ»، اطلاق می‌گردد. این تعریف و برداشت‌های بسیار متنوع از مفاد این نظریه در بستر تاریخی بسیار طولانی و در حوزه‌های گوناگون معارف انسانی و الهی، چنان دستخوش تحولات و دگرگونی‌های متعدد شده است که حتی در حیطه معنا و مفهوم تصویری آن نیز میان صاحب‌نظران اتفاق نظری وجود ندارد. این اختلال معنایی، صرف نظر از ریشه‌ها و علل بروز آن، طیف وسیعی از گونه‌های حیات اجتماعی، دینی، عقلانی، عرفانی و... انسان را درگیر پیچیدگی‌ها و پوشیدگی‌های خود نموده است به گونه‌ای که شاید بتوان معتقدان به این نظریه را چنانچه اشاره شد، از بدوی‌ترین اقوام بشری، تا آیین‌هایی چون هندو و بودایی و به ویژه برخی از فرق ادیان توحیدی چون یهودیت، مسیحیت و حتی چند فرقه کلامی و عرفانی درون عالم اسلامی را در زمره آنان دانست.

در نهایت، طرح این نظریه در حوزه اندیشه اسلامی، متولیان و صاحب‌نظران عرصه‌های مختلف معارف اسلامی از جمله حوزه‌های فقهی، کلامی، فلسفی و عرفانی را به مقابله علمی و معرفتی با این آموزه فراخواند. حاصل این رویارویی علمی، تدوین منابع قابل توجهی از تحلیل‌ها، براهین و ادله متقن در رد این نظریه، به ویژه در حوزه‌های کلامی و فلسفی است. در کنار این دو حوزه معرفتی، رویکرد عرفانی اهل ذوق و کشف به این مسئله به جهت وجود ابهام معنایی در مفاد آموزه تناسخ، و قرابت و هم‌نشینی ابهام‌آمیز آن با مفاهیمی چون حلول، اتحاد، تجلی، تجدد امثال، تقمص، تجسد و... در عین اهمیت و ارزش زیاد، دریچه نوینی به تجزیه و تحلیل این آموزه براساس روش اهل کشف گشوده

است. در این رویکرد عرفانی، نام آوران بسیاری چون ابونصر سراج (متوفی ۳۷۸ق)، مستملی بخاری (متوفی ۴۲۹ق)، علی بن عثمان هجویری (د سده ۵ق)، ابن عربی (متوفی ۶۳۸ق)، عزیزالدین نسفی (د سده ۷ق)، شیخ محمود شبستری (د اوایل سده ۸ق)، علاءالدوله سمنانی (د سده ۸ق) و... به تحلیل و اظهار نظر پیرامون این نظریه بر اساس مبانی عرفانی خویش نموده‌اند.

بیشتر این عرفا به جهت ناسازگاری درونی آموزه تناسخ با تعالیم اسلامی و مبانی هستی‌شناختی و انسان‌شناسی عرفانی، به رد و ابطال دیدگاه اهل تناسخ پرداخته‌اند. یکی از این گروه عارفان اهل ذوقی که به شرح و طرد دیدگاه تناسخیان پرداخته و حکم به عدم انطباق این نظریه با مدعای اصلی وحدت حقیقت وجود و تنزل این حقیقت واحد در مراتب و صور مختلف هستی داده است، عارف بلند آوازه ایرانی، شیخ محمود شبستری است. سعدالدین محمود بن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری در سال ۶۸۷ هجری قمری در روستای شبستر در نزدیکی شهر تبریز متولد شد. از زندگانی این عارف شوریده حال اطلاع دقیقی در دست نیست، اما بی‌تردید منظومه گلشن راز وی که در پاسخ سؤالات شخصی بنام امیر حسینی هروی سروده شده است، یکی از آثار قابل توجه و تأثیرگذار در اندیشه نظری تاریخ عرفان اسلامی به شمار می‌رود. شروع متعدد نگاشته شده از سوی ارباب این فن بر این منظومه موجز، دایرةالمعارف عمیقی از مهم‌ترین مسائل و موضوعات عرفانی در اختیار صاحب‌نظران قرار داده است.^۱ از این عارف نامدار آثار دیگری نیز همچون شاهنامه، سعادت‌نامه و چند رساله از جمله حق‌الیقین و مرآت‌المحققین برجای مانده است.

۱. مهم‌ترین شرح‌های نگاشته شده بر مثنوی گلشن راز شیخ محمود شبستری عبارتند از: شرح صابن‌الدین بن محمد ترکه اصفهانی، شرح کمال‌الدین حسین اردبیلی متخلص به الهی، شرح شاه داعی‌الی‌الله شیرازی، شرح محمد بن یحیی بن علی لاهیجی، شرح مظفرالدین شاه‌علی شیرازی، شرح شیخ بابا نعمت‌الله بن محمود نخجوانی و شرح مولی عبدالرزاق فیاض لاهیجی. نک: شبستری، شیخ محمود، گلشن راز (متن و شرح)، به کوشش کاظم دزفولیان، تهران، طایفه، ۱۳۸۹ش.

تحلیل مفهومی و گونه‌شناسی تناسخ در آثار شبستری

شیخ محمود شبستری در دو جای از منظومه گلشن راز اصطلاح تناسخ را بکار می‌برد و در هر دو مورد همسانی اعتقادی با آن را سلب می‌کند. وی در یکی از آن ابیات، اعتقاد به تناسخ را به لحاظ دینی و ارزشی، کفر و از منظر معرفت شناختی، باطل می‌شمارد:

تناسخ زان سبب شد کفر و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل^۱

و اما در بیت بعدی در جای دیگری از گلشن راز، از باب رفع شبهه احتمالی، اطلاق

تناسخ بر دیدگاه وحدت گرای خویش را نفی می‌کند:

تناسخ نیست این کز روی معنا ظهوراتی است در عین تجلی^۲

به لحاظ معنا شناختی تناسخ نفی شده در ابیات فوق، با قرائن موجود می‌بایست همان

تناسخ مصطلح^۳ و مشهور میان اهل کلام و فلسفه باشد که در اولی در مقابل عدم ادراک صحیح از نگاه توحیدی و وحدت ظلیه عالم هستی واقع شده است و در بیت بعدی در مقابل ظهورات تجلیات وجود مطلق و یا به تعبیری ظهور هویت واحد روحانی در مظاهر مختلف جسمانی قرار گرفته است.

شبستری در بیت دیگری از ابیات گلشن راز، از دو واژه «مسخ» و «فسخ» نیز در بیان مقصود خود بهره برده است. به کارگیری این دو واژه از سوی وی کاملاً مطابق با معنای اصطلاحی تناسخ مُلکی و اقسام چهارگانه آن است:

همه روی تو در خلق است زنهار مکن خود را بدین علت گرفتار

چو با عامه نشینی مسخ گردی چه جای مسخ یکره فسخ گردی

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، به کوشش محمد حماصیان، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان،

۱۳۸۲ش، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. تناسخ مصطلح که به آن تناسخ مُلکی نیز گفته می‌شود، در جامع‌ترین معنای آن که در حقیقت شامل محتوای اصلی نظریه تناسخ در ادیان هندویی و بودایی است و از سوی غالب متکلمان و حکمای اسلامی مردود شمرده شده، به معنای انتقال نفس [ادامه حیات نفس] از بدنی به بدن دیگر [انسان، حیوان، نبات، جماد] پس از مرگ می‌باشد. این تناسخ با توجه به چهار شکل بدنی که نفس می‌تواند به آن منتقل گردد، به چهارگونه نسخ، مسخ، فسخ و رسخ تقسیم می‌شود.

مبادا هیچ با عامت سروکار که از فطرت شوی ناگه نگونسار^۱

چنانکه به وضوح پیدا است، به کارگیری این دو نوع از گونه‌های تناسخ ملکی در این شعر، از باب تشبیه و تمثیل ادبی، و مقصود از آن این است که سالکی که در طریق سیر معنوی قرار گرفته است، می‌بایست از همنشینی با عوام‌الناس تا حد امکان پرهیز کند، زیرا این مصاحبت او را از مقام و مرتبه حقیقی خود به مراتب حیوانی و پست (مسخ) تنزل می‌دهد و حتی ممکن است به مراتب نازلتر (نباتی و جمادی) نیز تنزل پیدا کند (فسخ)؛ بنابراین، نقل این ابیات و به کارگیری دو اصطلاح مسخ و فسخ به معنای اصطلاحی آن دو، یعنی انتقال نفس انسان پس از مرگ به بدن یک انسان دیگر یا یک حیوان نیست و مقصود عارف شبستری جز توصیه اخلاقی - سلوکی به مراقبت از مجالست با آنان که از معبود حقیقی در غفلت‌اند، نبوده است.

چنانچه به اختصار در مقدمه بیان کردیم، وجود ابهام و اختلاط معنایی در مفاد آموزه تناسخ، و قرابت و همنشینی ابهام‌آمیز آن با برخی مفاهیم عرفانی، موجب به کارگیری نادرست واژه تناسخ بر غیر مصادیق اصلی خود، و حمل آن بر برخی مفاهیم و قواعد عرفانی شده است که البته اطلاق لفظ تناسخ در میان آنها صرفاً به اشتراک لفظی است و حاکی از وجود جامع مشترک معنایی در میانشان نمی‌باشد.

برخی از این آموزه‌های فلسفی - عرفانی را که گاه مستمسکی برای همسان‌پنداری آنها با نظریه تناسخ شده است، می‌توان در آثار غالب عرفا و برخی حکما پی‌جویی نمود. در حالیکه غالباً خود این اندیشمندان، این دست معارف بلند عرفانی را حمل بر تناسخ اصطلاحی و مفاهیمی چون حلول و اتحاد نکرده‌اند و صراحتاً در مقابل این انتساب‌های ناروا موضع‌گیری نموده‌اند.

برای نمونه و در حیطه معنانشناسی تناسخ، در ادامه به برخی از این معانی و مفاد قابل انطباق با آنها در اندیشه شیخ محمود شبستری اشاره می‌کنیم تا در کنار موضع‌گیری رسمی این عارف ایرانی در قبال نظریه تناسخ، برخی تعاریف عرفانی از تناسخ نیز در معرض نظر خوانندگان گرامی قرار گیرد. گرچه مجدداً متذکر می‌شویم که به غیر از دو بیت اشاره شده در بالا، مرحوم شبستری صراحتاً از گونه‌ای دیگر از انواع تناسخ یاد نکرده است و این

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۹۱.

تطبیق، صرفاً از باب استنباط اشتراک معنایی و محتوایی برخی تعابیر شبستری با مضمون انواعی از تناسخ عرفانی در نزد گروهی از صوفیه، آن هم به طور ظنی و احتمالی است.

• گاهی اوقات تناسخ به «معنای تطوّر و تبدل مراتب مختلف هستی» به اعتبار ظهورات گوناگون در ادوار هستی، و یا با عنوان تبدل (تجدد) امثال^۱، اطلاق شده است. چنانچه در اشعار ذیل به این معنا به طور ضمنی اشاره شده است:

| | |
|------------------------------|---|
| و گر با پوست تابند تابش خور | در این نشأه کند یک دور دیگر |
| درختی گردد او از آب و از خاک | که شاخش بگذرد از هفتم افلاک |
| همان دانه برون آید دگر بار | یکی صد گشته از تقدیر جبار |
| چو سیر حبه بر خط شجر شد | ز نقطه خط ز خط دوری دگر شد ^۲ |

| | |
|------------------------------|--|
| بدان اول که تا چون گشت موجود | که تا انسان کامل گشت مقصود |
| در اطوار جمادی بود پیدا | پس از روح اضافی گشت دانا |
| پس آنکه جنبشی کرد او ز قدرت | پس از وی شد ز حق صاحب ارادت ^۳ |

| | |
|-----------------------------|---|
| غذای جانور گردد ز تبدیل | خورد انسان و یابد بار تحلیل |
| شود یک نقطه و گردد در اطوار | وزو انسان شود پیدا دگر بار ^۴ |

• در پاره‌ای از موارد، تناسخ به معنای «سریان یک حقیقت احدی در صور مختلفه»^۵

به کار رفته است. به عنوان نمونه ابیات زیر اشاره به این حقیقت عرفانی دارد:

| | |
|--------------------------------|---|
| به هر جزوی ز خاک ار بنگری راست | هزاران آدم اندر وی هویدا است ^۶ |
|--------------------------------|---|

۱. نک: حمزه فناری، شمس‌الدین محمد، مصباح الانس، به کوشش ترجمه محمد حسین نایبچی، قم، آیت

اشراق، ۱۳۸۸ش، ج ۵، ص ۳۲۳۱.

۲. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۵۵.

۵. نک: حمزه فناری، شمس‌الدین محمد، مصباح الانس، ج ۲، ص ۸۷۶.

۶. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۲۲.

جهان را دید امری اعتباری چو واحد گشته در اعداد ساری^۱

در این مشهد یکی شد جمع و افراد چو واحد ساری اندر عین اعداد^۲

• گاهی اوقات «وحدت حقیقت روحانی و نورانی انبیاء و اولیاء الهی»،^۳ در عین ظهور در اعصار و ادوار مختلف (تعاقب ظهور اولیاء)، حمل بر تناسخ شده است. این معنای از تناسخ عرفانی را در مضمون اشعار ذیل می‌توان جست و جو کرد:

| | |
|----------------------------|--|
| نبوت را ظهور از آدم آمد | کمالش در وجود خاتم آمد |
| ولایت بود باقی تا سفر کرد | چو نقطه در جهان دوری دگر کرد |
| ظهور کل او باشد به خاتم | بدو گردد تمامی دور عالم |
| وجود اولیاء او را چو عضوند | که او کل است و ایشان همچو جزوند ^۴ |

| | |
|-----------------------------|--|
| بود نور نبی خورشید اعظم | گه از موسی پدید و گه ز آدم |
| اگر تاریخ عالم را بخوانی | مراتب را یکایک باز دانی |
| ز خور هر دم ظهور سایه‌ای شد | که آن معراج دین را پایه‌ای شد ^۵ |

لاهیجی در شرح مبسوط خود بر گلشن راز این سه بیت آخر را حمل بر تناسخ به معنای ظهورات کمال و ظهور حقیقت محمدی در صور مختلفه کمال نموده است.^۶

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۸.

۲. همان، ص ۳۸.

۳. نک: فرغانی، سعیدالدین، مشارق الدراری (شرح تائیه ابن فارض)، به کوشش رضا مرندی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش، ص ۶۶؛ و نیز: اردستانی، پیر جمال‌الدین محمد، شرح الكنوز و بحر الرموز، به کوشش امید سروری، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ش، صص ۳۸ و ۲۳۳.

۴. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۴۳.

۵. همان، ص ۴۴.

۶. لاهیجی، محمد، مغایع الاعجاز فی شرح گلشن راز، به کوشش علیقلی محمودی بختیاری، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱ش، ص ۳۴۵.

• تناسخ در برخی موارد به معنای «تبدل و صورت پذیری نفس، متناسب با هیأت نفسانی و باطنی»^۱ (تناسخ ملکوتی) حمل شده است. اشعار ذیل به تعبیری حاکی از تجسم یافتن اعمال و ملکات اخلاقی انسان در دار آخرت در هیأتی جدید می‌باشد:

ز تو افعال و احوال مدخّر هویدا گردد اندر روز محشر
چو عریان گردی از پیراهن تن شود عیب و هنر یکباره روشن
تنت باشد ولیکن بی کدورت که بنماید از او چون آب صورت
همه پیدا شود آنجا ضمائر فرو خوان آیه تبلی السرائر^۲

البته ذکر موارد فوق صرفاً به عنوان نمونه است و هرگز به معنای احصاء کامل اشعار شیخ محمود شبستری و تطبیق آن با انواع مختلف تناسخ در معانی عرفانی آن نمی‌باشد.

دلایل ابطال تناسخ

شیخ محمود شبستری به واسطه ذوق عرفانی و بیان شاعرانه خود به نحو منطقی و نظام‌وار به موضع‌گیری درباره نظریه تناسخ نپرداخته است، اما چنانکه بیان شد، در دو جای از گلشن راز متعرض این موضوع می‌شود و صراحتاً آن را نفی نمی‌کند. در این بخش به بررسی این موضوع خواهیم پرداخت.

شیخ شبستری در ذیل پاسخ‌گویی به پرسش اول سائل، در آخرین بخش پاسخ خود با عنوان «تمثیل» به محوری‌تر بودن اصل عرفانی، یعنی بحث وحدت وجود و نحوه ارتباط موجودات به مبداء یگانه هستی می‌پردازد:

اگر خورشید بر یک حال بودی شعاع او به بک منوال بودی
ندانستی کسی کاین پرتو اوست نبودی هیچ فرق از مغز تا پوست
جهان جمله فروغ نور حق دان حق اندر وی ز پیدایی است پنهان ...
ز دور اندیشی عقل فضولی یکی شد فلسفی دیگر حلولی
خرد را نیست تاب نور آن روی برو از بهر او چشمی دگر جوی

۱. ملاصدرا، صدرالدین محمد، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۹۸۱م،

ج ۹، ص ۷.

۲. شبستری، شیخ محمود، *گلشن راز*، ص ۷۲.

دو چشم فلسفی چون بود احوال ز وحدت دیدن حق شد معطل
 ز نایب‌نایی آمد رأی تشبیه ز یک چشمی است ادراک تنزیه
 تناسخ زان سبب شد کفر و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل^۱

در این تمثیل شیخ محمود شبستری اظهار می‌دارد که اگر (به عنوان مثال) خورشید پیوسته در یک حال بود و طلوع و غروب و شدت و ضعف نور آن پیوسته بر یک حال و ثابت بود، هیچکس متوجه نمی‌شد که این روشنایی عالم ماده از خورشید است یا از خود این عالم محسوس. به همین ترتیب، اگر حق تعالی از مرتبه غیب هویت خود متجلی نمی‌گشت و وجود اضافی و اعتباری موجودات را ظاهر نمی‌کرد، واجب الوجود (مغز) از ممکن الوجود (پوست) ممتاز نمی‌گشت.^۲

حال باید دانست که جهان و هر آنچه که در او است، پرتوی از نور وجود حق تعالی است و این خورشید وجود چنان روشن و تابان است که از فرط درخشش آن قابل رؤیت نیست و چون این نور، پیوسته به واسطه دوام فیض به اقتضای ذات در آینه وجود ممکنات منعکس است، تغییر و تبدل آن به موجب سرعت خلع و لبس قابل ادراک نیست و این صفت ثبات که در اصل متعلق به ذات نور (خورشید) است و نه تابش آن، به اشتباه در چشم عقل‌محور فلسفی، به مظاهر و مرایای ممکنه (تابش نور) اطلاق می‌گردد.^۳ این امر موجب می‌گردد که این ماهیات و مظاهر الهی نیز قائم به ذات و مستقل پنداشته شوند (در چشم احوال). در حالیکه برای دیدن حقیقت این وحدت «نور آن روی» در مظاهر مختلف، بدون گرفتار شدن در گمراهی دو بینی و حلول و اتحاد می‌بایست مسلح به رؤیت باطنی و کشفی شده و در جستجوی «چشمی دگر» بود.

و در ادامه قول به تشبیه (اثبات صفات مخلوق به خالق) را از نایب‌نایی و قول به تنزیه (نفی صفات مخلوق از خالق) را از یک چشمی دیدن می‌داند که هر دو به خطا است.^۴ وی

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۲۰.

۲. ابن ترکه، صائن‌الدین، شرح گلشن راز، به کوشش کاظم دزفولیان، تهران، نشر آفرینش، ۱۳۷۵ش، ص ۶۹.

۳. داعی شیرازی، شاه محمود، نسایم گلشن، به کوشش پرویز عباسی داکانی، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۷۷ش، ص ۱۳۲.

۴. ابن ترکه قول حق را با تاسی به قول امام جعفر صادق علیه السلام، تشبیه مع التنزیه می‌داند. نک: ابن ترکه، صائن‌الدین، ص ۷۰.

آنگاه بلافاصله به موضوع تناسخ می‌پردازد و می‌گوید:

تناسخ زان سبب شد کفر و باطل که آن از تنگ چشمی گشت حاصل
 به نظر نگارنده، از پیوستگی مطالب نقل شده اینگونه بر می‌آید که شیخ شبستری
 قائلان به دو بینی (احول)، اتحاد، حلول، تشبیه، تنزیه، تناسخ و ... بسیاری از این دست
 مسائل کلامی، فلسفی و... را به جهت نداشتن ابزار ضروری و متناسب (چشم مسلح به
 کشف و شهود) با موضوع رؤیت وحدت حقه حقیقه الهی در کنار مظاهر و مرایای آن
 ذات، از جمله، محجوبان و ناقصان می‌داند که به واسطه همین نقص قابلی - نابینایی، تک
 چشمی، تنگ چشمی، ... در توصیف این حقیقت، به «کم و بیشی» گرفتار شده و در واقع
 به جای نشانی دادن از آن حقیقت، نشان از نقص دیده خویش داده‌اند:

در او هر چه بگفتند از کم و بیش نشانی داده‌اند از دیده خویش^۱

و اما تتمه این بخش از موضع‌گیری مرحوم شبستری در مورد تناسخ را به تبیین این
 دلیل از زبان لاهیجی اختصاص می‌دهیم. لاهیجی در این زمینه می‌نویسد:

«تناسخ از آن جهت کفر و باطل گشته که از تنگ‌چشمی حاصل شده و وسعت میدان
 فیض و ظهورات الهی نادیده‌اند و تنگ چشمی این طایفه را انواع است: اول: آنکه اعتقاد
 کرده‌اند که ابدان که مظاهر ارواح‌اند منحصر در اجسام مادی‌اند و از ابدان مکتسبه مثالیه
 برزخیه غافل‌اند و به مجازات اعمال به طریقی که موعود انبیاء(ع) است قائل نشده‌اند. دوم:
 آنکه چون قائل برآنند که نفوس قدیم‌اند و منحصر در عدد متناهی، می‌گویند که: علی
 الدوام همان نفوس مکرره‌اند که بآبدان مستعده متعلق می‌شوند و ندانسته‌اند که هر لحظه
 حق را شئون و ظهور به نوعی دیگر است و هر نفس به تجلی دیگر متجلی می‌گردد و
 تکرار در تجلی الهی واقع نیست، که لا يتجلی فی صورة مرتین و لا فی صورة الاثینین
 (تجلی نمی‌کند در یک صورت دو بار و نه در صورت دو چیز یک‌بار) شعر:

بر آینه دیده دل اهل دلان را زو جلوه پیاپی رسد اما نه بتکرار
 خود آینه‌بی در دو جهان حسن ترا نیست درگاه تجلی، بجز از دیده نظر
 و از عموم فیوض الهی که آنا فآنا بر ذرات موجودات فیض است غافلند.

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۲۰.

سیم - آنکه چون از ریاض قدس نسیمی به مشام جان ایشان نرسیده، روح ایشان روح عالم نزاهت و اطلاق ندیده است، نفی استقلال ارواح قدسی نموده‌اند و مقید افتقار به اجسام عنصری داشته‌اند و حقیقت حال در نیافته‌اند که ارواح باقی‌اند و بجهت بقا احتیاج به اجسام مادی ندارند.^۱

و اما در بخش دیگری که شبستری موضوع تناسخ را صراحتاً به میان می‌آورد و آن را نفی می‌کند، مربوط به جواب سؤال چهارم سائل است که پرسیده بود:

مسافر چون بود رهرو کدام است که را گویم که او مرد تمام است^۲
 آنگاه شبستری در توصیف این «مرد تمام» می‌گوید:

کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی کار غلامی
 پس آن گاهی که ببرد او مسافت نهد حق بر سرش تاج خلافت
 بقایی یابد او بعد از فنا باز رود زانجام ره دیگر به آغاز^۳

مرد تمام و عارف کامل کسی است که در عین اینکه از مرتبه تعین و تقید که مستلزم عبودیت و متابعت است، عبور کرده و به مرتبه فنای از خود و بقاء بالله رسیده است (خواجگی)، همچنان کار غلامی که طریق عبودیت و بندگی محض است، انجام می‌دهد. این انسان، پس از طی مسیر فنای فی الله و وصول به مقام بقاء بعد از فنا، مستحق اعطای تاج خلیفگی از جانب خداوند می‌گردد و به واسطه این مقام دوباره از آن جایگاه اطلاق و وحدت به مرتبه تعین و تقید باز می‌گردد تا خلیفه الهی و راهنمای گمراهان باشد.^۴

آنگاه این مرد کامل می‌بایست در ظاهر و باطن (دثار و شعار) خویش پیوسته متابعت دائمی از شریعت و طریقت نماید تا دائماً متحقق به این تاج خلافت (مقام ولایت)، که همان حقیقت است، گردد و به واسطه این مقام اطلاقی، جامع کفر و ایمان، و مجمع اسماء و صفات متقابل گردد. پس از این مطلب، شبستری در مقام تمثیل برمی‌آید و شریعت را همچون پوست (بادام) و حقیقت را مغز (بادام) می‌شمارد و مسیر و سیر میان این دو را،

۱. لاهیجی، محمد، ص ۹۸.

۲. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۱۲.

۳. همان، ص ۴۱.

۴. لاهیجی، محمد، ص ۲۹۹.

طریقت می‌داند و از باب تمثیل اشاره می‌کند که مغز بادام هنگامی که خام و نارسیده است، اگر پوست آن را جدا کنند، به کمال و فعلیت نرسیده و خراب می‌شود و در صورتی که مغز بادام کاملاً رسیده باشد، از جدا شدن پوست به آن آسیبی نمی‌رسد.

شریعت پوست، مغز آمد حقیقت میان این و آن باشد طریقت
خلل در راه سالک نقص مغز است چو مغزش بسته شد بی پوست نغز است
چو عارف با یقین خویش پیوست رسیده گشت مغز و پوست بشکست
وجودش اندر این عالم نپاید برون رفت و دگر هرگز نیاید^۱

علامه لاهیجی در *مفاتیح الاعجاز* در شرح این ابیات می‌گوید: «سالک عاشق حیران که از غلبه و استیلاء عشق معشوق حقیقی دیوانه و از قیود عقل مصلحت جوی خلاص و آزاد شده است... اگر چنانچه عبادات ظاهری تمام به جای نیاورد و قصوری در او واقع شود در مغز که حقیقت است نقصان پیدا می‌آید... و چون سالکان به وسایل عبادات و متابعت اوامر و نواهی به نهایت کمال وصول یافتند، به دو قسم می‌شوند: اول آنهایی که نور تجلی الهی سائر نور عقل ایشان گشته و در بحر وحدت محو و مستغرق شده‌اند و از آن حالت بیخودی مطلقاً بار دیگر به ساحل صعود و مرتبه عقل باز نمی‌گردند و چون مسلوب العقل گشتند به اتفاق اولیاء و علماء، تکالیف شرعیه از این طایفه ساقط می‌شود... و قسم دوم آن طایفه‌اند که بعد از آنکه مستغرق دریای وحدت گشته‌اند و از هستی خود فانی شده‌اند، از آن استغراق توحید و شکر، به جهت ارشاد خلق به ساحل صحو بعد المحو و فرق بعد الجمع فرود می‌آیند [این گروه در دو حالت بدایت و نهایت از متابعت دقیق اوامر و نواهی شرع لحظه‌ای غفلت نمی‌کنند]... این قسم اخیر باز به دو قسم می‌گردند، یک قسم آنانند که از مرتبه وحدت و جمع چون به مقام فرق و کثرت می‌آیند، به ظهور آثار کثرات از آن وحدت و جمع محتجب می‌شوند [و این گروه نیز می‌بایست] به وسایل عبادات و اذکار و اوقات متمسک گردند تا باز آن حالت برایشان ظاهر گردد و "صوفی ابن الوقت" این جماعت‌اند... و قسم دیگر آنهایی که ایشان را بعد از استغراق توحید و وصول از مرتبه جمع و اطلاق، به مقام جمع الجمع و بقاء بعد الفناء، به جهت تکمیل ناقصان و ارشاد مسترشدان فرستاده‌اند و [این گروه] از غایت کمال که دارند، کثرت ایشان حاجب

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۴۲.

وحدت نیست و وحدت ایشان هم حاجب کثرت نیست و پیوسته در مقام انکشاف حقیقت‌اند... و با وجود این همه کمال و قرب و یقین تام... مأمورند به ادای عبادات ظاهره و باطنه و... علی‌الدوام در مقام انقیاد و اطاعت‌اند...^۱ و چون عارف با یقین خویش که مقام وحدت و کشف حقیقی است، بپیوندد و بار دیگر از آن حال محتجب نشود- در آن صورت مغز، رسیده و پخته می‌گردد و پوست که شریعت است شکسته می‌شود و تکالیف شرعی بر او نخواهد ماند [که اشاره به اولین قسم که مسلوب‌العقل شده و از ناقص‌ترین آن اقسام‌اند، می‌باشند] و وجود عارف و اصل در این عالم تفرقه و کثرت قرار نمی‌گیرد و اگر چنانچه گاهی به حسب جامعیت و ظهورات که کمال را هست در عالم تفرقه بیاید، باز موج بحر تجلی الهی او را از ساحل تفرقه به غرقاب جمع و وحدت اطلاق می‌اندازد... و از این عالم تفرقه به جذبات الهی به نوعی بیرون رفت که دیگر هرگز از سراپرده اجلال و هیمنان در مشاهده جلال ذوالجلال، به فضای مکان و تفرقه بیرون نمی‌آید.^۲

وجودش اندر این عالم نیاید برون رفت و دگر هرگز نیاید

پس از این مقدمات عارف شبستری با رجوع به همان تمثیل اول اظهار می‌دارد که اگر سالک در طریق تربیت خویش با پوست شریعت در معرض تابش خورشید [ذات الهی یا انبیاء و اولیاء حق] قرار گیرد، آن حقیقت که به مثابه حبه است، در نشئه آن مرید یک دور دیگر می‌نماید و باز نقطه آخر به اول متصل می‌گردد.^۳

و گر بر پوست تابد تابش خور در این نشو و نما گردد چو نوبر
درختی گردد او از آب و از خاک که شاخ او رود بر هفتم افلاک
همان دانه برون آید دگر بار یکی صد گشته از تقدیر جبار
چو سیر حبه بر خط شجر شد ز نقطه خط ز خط دوری دگر شد^۴

با بررسی شروح معروف کتاب گلشن راز در زمینه این ابیات، با نوعی ایجاز و اجمال توأم با ابهام در تفسیر این اشعار مواجه می‌شویم که به نظر قابل بحث و بسط بیش از این

۱. لاهیجی، محمد، صص ۳۱۲-۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۱۶.

۳. الهی اردبیلی، حسین بن خواجه شرف‌الدین، شرح گلشن راز، به کوشش عفت کرباسی و محمدرضا برزگر، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۸۴.

۴. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۴۳.

است. به نظر نگارنده، در تفسیر این ابیات می‌توان چنین اظهار داشت که وقتی سالک از ابتدای سیر خود، حقیقت وجودی خویش را (که ذات خود است در حالت حبه بودن) با متابعت کامل از شرع و اتّصاف به آداب طریقت در معرض تابش انوار خورشید (ذات باری تعالی در اعلی‌ترین مرتبه و صاحبان مقام ولایت با ترتیب مراتب آن) قرار می‌دهد، این حقیقت وجودی متدرّجاً به پختگی و کمال می‌رسد و پس از بیرون آمدن از پوسته خود (موت ارادی) همچون درختی تنومند و پر بار آن حبه را به میوه مبدل می‌کند و این قوس به انتهای خود می‌رسد و آن سالک (مبتدی در ابتدای سیر) به جرگه کاملان (بر حسب مراتب اختلاف سیر) می‌پیوندد و اگر سیر خود را به اتمام رسانده باشد، دوباره برای هدایت سالکان دیگر به عالم کثرت رجوع می‌کند و آن حقیقت کامل شده وجود خود را (که محصول یک دور کامل سیر معنوی از بدایت تا انتها بوده و اکنون پس از اتمام سیر و وصول به عالم وحدت آن را به نحو اجمال و لفّ و به وجود جمعی دارد) به صورت حبه در وجود سالکان مبتدی قرار می‌دهد. به این معنا که ابتدای سیر سالک مبتدی (مرید) را مطابق با ابتدای سیر خود در مقام فرق قرار می‌دهد (بدین وسیله آن حقیقت به نحو لفّ را، نشر می‌دهد) و از آن پس با وجود حقّانی خویش به مثال خورشید بر آن حبه درون سالک (مرید) می‌تابد، تا سالک، هم از درون خویش (به واسطه آن حبه که همان نحوه سلوک و طی منازل طریقت است) و هم از بیرون (تابش خورشید) بر مدار وی (ولی کامل) طی طریق کرده و رشد نماید. و البته آن حبه واحد پس از کمال یافتن به میوه‌ها و حبه‌های متعدد وجود می‌یابد و دوباره پس از زراعت در وجود سالکان طالب به استشهاد کریمه كَمَثَلِ حَبَّةِ انْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِثْلُ حَبَّةٍ و اللهُ يُضَاعَفُ لِمَنْ يَشَاءُ (بقره/۲۶۱) مضاعف و متکثر می‌گردد. این سیر در وجود خود کامل و نیز به زراعت و ودیعه نهادن حبه درونی وی در وجود سالکان متعدد دیگر تا رسیدن به مقام پختگی و کمال و مجدداً طی این منازل از سوی کاملان دوّم و سوّم و... چون متضمّن رجوع از مقام نهایت به ابتداء و دوباره از آنجا در وجود دیگری به سوی نهایت است، این امر را چون خط دوری دانسته که دائماً و به طور مکرر در حال سیر از بدایت به نهایت و از نهایت به بدایت است. همین تلقّی و تفسیر از توالی مکرر آن حقیقت واحد نوعیه اگر به خوبی و با چشم حقیقت بین به رؤیت نرسد، منجر به توهم تناسخ و انطباق این نظریه باطل بر این امر صواب می‌گردد.

از همین منظر است که هم در موضع قبلی و هم در مبحث حاضر، مرحوم شبستری به جهت دفع این توهم و بد فهمی اظهار می‌دارد که:

تناسخ نبود این کز روی معنی ظهورات است در عین تجلی
و قد سألوا و قالوا ما النهایة فقیل هی الرجوع الی البدایة^۱

علامه لاهیجی در شرح این دو بیت اظهار می‌دارد:

«تناسخ نیست این کز روی معنی یعنی ظهور حقیقت در نشأ کاملی و بعد از اتمام دوره و وصول به مبدأ به واسطه رعایت مراسم شریعت و طریقت و عبادت ظهور در مظاهر دیگر به ارشاد آن کامل و بعد از اتمام دوره در صورت آن مظهر، ظهور در مظهر دیگر تناسخ نیست، بلکه این را بروزات کمل می‌گویند که خرق حجب ظلمانی نموده، از نهایت به بدایت و از بدایت به نهایت سیران و دوران می‌نماید، و تناسخ تعلق روح بعد از خراب بدن اول به بدن دیگر است و این تعلق موقوف به خرابی بدن اول است و اینکه در ظهور حقیقت در مظهري و از او در مظهري دیگر گفته آمد، از روی معنی و حقیقت ظهورات و بروزاتی است در عین تجلی، و در تجلی لازم نیست که مظهر اول نیست گردد تا در مظهري دیگر ظهور یابد و یا در هر دو مظهر به یک نوع ظهور باشد، بلکه تکرار در تجلی نیست که لا یتجلی فی صورة مرتین و در حالت واحده، واحد مطلق به صورت چندین مظاهر هر جا ظهور می‌نماید. [آنگاه به این شعر منتسب به مولوی اشاره می‌نماید]

هر لحظه به شکل آن بت عیار برآمد هر دم بلباس دگر آن یار برآمد
القصة همو بود که می‌آمد و می‌رفت تا عاقبت آن شکل عرب‌وار برآمد
این نیست تناسخ سخن وحدت صرفست کافر شود آن کس که به انکار برآمد^۲

و سپس از آنجا که نهایت ظهور کاملان در مرتبه سیر بالله و مقام صحو بعد از محو و فرق بعد از جمع و رجوع به عالم انسانی و دستگیری از خلائق و هدایت آنها به جایگاه عزّ ربوبی است، می‌گوید:

و قد سألوا و قالوا ما النهایة فقیل هی الرجوع الی البدایة

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، ص ۴۳.

۲. لاهیجی، محمد، ص ۳۲۲.

یعنی سؤال کردند که نهایت سیر و کمال سالکان چیست؟ در جواب گفته شد که نهایت آن است که رجوع و بازگشت به بدایت نمایند. در این فراز لاهیجی می‌افزاید:

«بدانکه چنانچه بکرات اشارت رفت، مدارج و معارج وجود دوری است و فیض از عالم اطلاق و احدیت صرفه تا زمانی که به نهایت مراتب تنزلات که مرتبه انسانی است نمی‌رسد، عروج صورت نمی‌بندد. پس در قوس نزولی دایره وجود، مبدأ احدیت باشد و منتها مرتبه انسانی و در قوس عروجی دایره که عکس قوس نزولی واقع است، مبدأ مرتبه انسانی و منتها احدیت است، و نهایت کمال عرفاء و سایرین راه اله آنست که بعد از آنکه به سیر الی الله و فی الله به مقام جمع و اطلاق و فناء وصول یابند، باز به سیر بالله عن الله الی الله به مقام بقاء و فرق بعدالجمع تنزل نمایند تا کمال معرفت شهودی که مقصود ایجاد است، به حصول موصول گردد، زیرا که در اول که سالک سایر به مقام جمع و توحید عیانی نرسیده بود، کما ینبغی نه حق می‌دانست و نه خلق، و در مرتبه جمع و استهلاک چون وحدت صرفه است و امتیاز اسماء و صفات و مظاهر در آن مرتبه محالست، البته سالک عارف تفصیل اسماء و صفات و مظاهر و احکام آن نمی‌تواند نمود، پس غایت و نهایت عرفان هرآینه در مقام فرق بعدالجمع است چو در این مرتبه سالک عارف یک حقیقت و یک ذات مشاهده می‌نماید که در جمیع مظاهر و مرایا هرچا به خصوصیتی و نوعی و صفتی و اسمی ظاهر گشته است و جمیع اشیاء را از وجهی عین آن حقیقت می‌بیند و از وجهی غیر، و عارف به حق و خلق کما ینبغی در این مرتبه توان شد و فایده ظهور و اظهار به حقیقت این مرتبه است... [پس چنانچه بیان شد] نهایت آن است که رجوع و بازگشت به بدایت نمایند و این نهایت و بدایت مراد است که نسبت با قوس عروجی و رجوعی است، یعنی در سیر الی الله و فی الله که سیر است از کثرت به جانب وحدت و از قطره به دریا، بعد از آنکه از مرتبه فرق و تعیین به مقام جمع و اطلاق که نهایت سیر سایرین الی الله بود، وصول حاصل شد، باز از آن مرتبه اطلاق و جمع به بدایت که مرتبه تعیین و فرقت مراجعت نماید و در مقام استقامت و تمکین قیام نموده، اسیران و محبوسان قیود کثرات را باطلاق وحدت رساند و ایشان به برکت حسن ارشاد آن کامل بعد از وصول و حصول کمال به جهت ارشاد دیگران از مقام استغراق، باز به مقام کثرت رجوع نمایند و به ادای

حقوق و آداب و عبادات مشغول باشند و مشاهده جمال محبوب در جمیع ذراری عالم هر جا به جلوه‌ای و کرشمه‌ای نمایند و از دوست به هیچ حجابی محجوب نگردند.^۱

سایر شارحان گلشن راز از جمله ابن ترکه، شاه داعی شیرازی و الهی اردبیلی در این زمینه مطلب قابل توجهی غیر از آنچه علامه لاهیجی به نحو مبسوط به آن اشاره نموده است، بیان ننموده‌اند.^۲

چنانچه از مطالب پیشین مشخص می‌شود، شیخ محمود شبستری در دو عبارتی که در گلشن راز به بحث تناسخ پرداخته است، به طور مستقیم به دلایل ابطال عقیده تناسخ اشاره نمی‌کند^۳ و در عوض به صورت مبسوط به ایضاح ارکان محوری اعتقاد خود (در بحث وحدت وجود و ظهورات متوالی یک حقیقت در مظاهر گوناگون و ...) می‌پردازد تا در تقابل با قول باطل تناسخ، پرتو افشانی و درخشش قول حق، موجبات روشنی بطلان قول غیر صواب تناسخ را نیز فراهم آورد.

نتیجه

همانطور که در بخش تحلیل مفهومی و گونه‌شناسی تناسخ متذکر شدیم، در هر دو بخشی که شیخ محمود شبستری صراحتاً از تناسخ یاد کرده است، تطابق و همسانی آن با اصول اعتقادی خویش را نفی می‌کند و از قرائن و شواهد معنایی نحوه استفاده‌ای که ایشان از واژه تناسخ در دو بیت از ابیات گلشن راز و همچنین دو تعبیر مسخ و فسخی که در بیت دیگری متعرض آن شده‌اند، این‌گونه بدست می‌آید که تناسخ مورد انکار ایشان همان تناسخ مَلَکی است که با ظرافت، هم به عدم سازگاری آن با تعالیم اسلامی و توحیدی، (کفر بودن) و هم به عدم صحت و سازگاری منطقی-فلسفی آن (باطل بودن) حکم داده‌اند. غیر از موارد فوق، معانی مختلف دیگری که برخی از عرفا و حکمای الهی در حوزه مسائل عرفانی برای تناسخ قائل شده‌اند، تحت همین لفظ و عبارت، در آثار شبستری مورد استفاده

۱. لاهیجی، محمد، *مفاتیح الاعجاز*، صص ۳۲۲ - ۳۲۴.

۲. نک: ابن ترکه، صائن الدین، ص ۱۳۵؛ و نیز: داعی شیرازی، شاه محمود، ص ۲۰۹؛ و نیز: الهی اردبیلی، ص ۱۸۶؛ و نیز: سبزواری، محمد ابراهیم، شرح گلشن راز، به اهتمام پرویز عباسی داکانی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱ ش، ص ۳۴۳.

۳. روشن است که چنین انتظاری از ناظم عارف یک مثنوی شاعرانه، کاملاً بی‌وجه است.

قرار نگرفته است. گرچه چنانکه که قبلاً نیز به آن اشاره نمودیم، محتوای برخی از اعتقادات صریح شبستری قابل انطباق بر برخی گونه‌های تناسخ عرفانی (اگر تناسخ عرفانی و این‌گونه انطباق‌های از پیش ساخته شده را اساساً کاری درست بدانیم) است که در انتهای بخش گونه‌شناسی مفاهیم تناسخ در آراء شبستری به اقسام آن اشاره نموده‌ایم.

منابع

- ابن ترکه، صائن‌الدین، شرح گلشن راز، به کوشش کاظم دزفولیان، تهران، نشر آفرینش، ۱۳۷۵ش.
- اردستانی، پیر جمال‌الدین محمد، شرح الکنوز و بحر الرموز، به کوشش امید سروری، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸ش.
- الهی اردبیلی، حسین بن خواجه شرف‌الدین، شرح گلشن راز، به کوشش عفت کرباسی و محمدرضا برزگر خالقی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶ش.
- حمزه فناری، شمس‌الدین محمد، مصباح الانس، به کوشش و ترجمه محمد حسین نایبجی، آیت اشراق، قم، ۱۳۸۸ش.
- داعی شیرازی، شاه محمود، نسایم گلشن، به کوشش پرویز عباسی داکانی، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۷۷ش.
- سبزواری، محمد ابراهیم، شرح گلشن راز، به کوشش پرویز عباسی داکانی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱ش.
- شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، به کوشش محمد حماصیان، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، ۱۳۸۲ش.
- همو، گلشن راز (متن و شرح)، به کوشش کاظم دزفولیان، تهران، طلایه، ۱۳۸۹ش.
- فرغانی، سعیدالدین، مشارق الدراری (شرح تائیه ابن فارض)، به کوشش رضا مرنودی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح علیقلی محمودی بختیاری، تهران، نشر علم، ۱۳۸۱ش.
- ملا صدرا، صدرالدین محمد، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۹۸۱م.